

نوع مقاله: پژوهشی

بررسی روش شناختی و محتوایی گفتار ابن ابی الحدید در معرفی حیث معرفت زایی و وجودشناختی نص در شرح نهج البلاغه

sm.mousavi@qom.ac.ir

سیدمهنا موسوی / استادیار گروه شیعه‌شناسی دانشگاه قم

e.qaedi@chmail.ir

الهام قائدی / دانشجوی کارشناسی ارشد گروه شیعه‌شناسی دانشگاه قم

دریافت: ۱۳۹۹/۰۷/۰۲ - پذیرش: ۱۳۹۹/۱۲/۰۴

چکیده

اغلب فرقه‌های اهل سنت در شیوه تعیین امام، برخلاف امامیه روش پسینی و براساس رخداد‌های واقع، را برگزیده‌اند. بر همین اساس، ابن ابی الحدید به تبعیت از تفکر معتزلی معتقد است که امام به طریق انتخاب و بیعت نخبگان یا نص امام پیشین تعیین می‌شود. در این نوشتار، روش و محتوای استدلال ابن ابی الحدید درباره شیوه نصبی در تعیین امام مور بررسی قرار گرفته است. چنین به دست آمد که وی در روش استدلالش نخست برای نص جایگاه معرفت‌شناختی پیشینی و ضروری قائل است؛ اما به لحاظ وجودشناختی، نص مورد نظر امامیه را انکار می‌کند و نص به معنای عهد امام پیشین برای امام بعدی را ثابت می‌داند. از این رو، در ادامه گفتارش شیوه شناخت و اثبات امام را در انتخاب و بیعت و نص به معنای عهد منحصر می‌کند. بدین ترتیب، حیث معرفت‌شناختی نص را پسینی و وابسته به حیث وجودشناختی آن قرار می‌دهد. انکار و اعتراف او در وقوع نص به معنای مورد نظر امامیه در مواضع مختلف از سخنانش، محتوای استدلال وی را نیز دچار تناقضات و عدم انسجام کرده است.

کلیدواژه‌ها: ابن ابی الحدید، نص، حیث معرفت‌شناختی نص، حیث وجودشناختی نص، روش تعیین امام.

آموزه امامت از بنیادی‌ترین آموزه‌های شیعه است که در آن، «امام» از زوایای مختلف مورد مطالعه قرار می‌گیرد. یکی از آن زوایا شیوه تعیین امام است. به این بیان که آیا تحقق ویژگی‌های لازم امامت در فردی، برای احراز یا تحقق مقام امامت او کفایت می‌کند یا به چیزی اضافه بر آن نیاز است؟ به عبارت دیگر، آیا ویژگی‌ها شرط کافی امامت است یا شرط لازم؟ متکلمان معتقدند که صرف دارا بودن ویژگی‌ها برای تحقق امامت کافی نیست؛ بلکه گونه تعیین امام نیز لازم است. *تفتازانی* در این باره می‌گوید: «امت اسلامی بر این مطلب متفق‌اند که به صرف وجود صلاحیت و شرایط امامت در فردی، امامت در او محقق نخواهد شد؛ بلکه عامل دیگری نیاز است» (تفتازانی، ۱۴۰۹ق، ج ۵، ص ۴۵۶؛ ایچی، ۱۳۲۵ق، ج ۸، ص ۳۵۱). *عبدالرزاق لاهیجی* پس از بیان موارد اختلاف مذاهب اسلامی در مسئله امامت، یکی از مواضع اختلاف را آن چیزی می‌داند که باعث تحقق یافتن امامت (ما ینعقد به الامامه) می‌شود (لاهیجی، ۱۳۸۳، ص ۴۷۷). *ابن میثم بحرانی* نیز پس از بیان صفات امام، درباره سبب تعیین امام می‌نویسد: «انسان به مجرد اهلیت یافتن بر امامت، امام نمی‌شود» (بحرانی، ۱۴۱۷ق، ص ۶۹).

فرقه‌های اسلامی شیوه‌های مختلفی را برای تعیین امام بیان کرده‌اند که عبارت‌اند از: نص، معجزه، وراثت، غلبه و استیلا، دعوت، انتخاب و بیعت؛ اما شیوه مورد توافق همه آنها نص است. همگی معتقدند که اگر نص به امامت فردی وارد شده باشد، قطعاً او امام است. حال، این سؤال مطرح است که آیا اساساً چنین شیوه‌ای درباره یکی از خلفای چهارگانه محقق شده است یا خیر.

متکلمان امامیه بر این باورند که امام ادامه‌دهنده منصب رسالت است و تمام مسئولیت‌های پیامبر ﷺ در بعد علمی و دینی، سیاسی و اجتماعی، معنوی و ولایی بر عهده اوست؛ از این رو همانند پیامبر ﷺ به نصب الهی تعیین می‌گردد و این نصب از طریق نص نبوی اعلام می‌گردد. بدین ترتیب، ایشان به‌طور پیشینی و به‌ضرورت عقلی معتقدند که تنها راه تعیین امام نص است و این روش از سوی پیامبر ﷺ درباره امیرمؤمنان علی ﷺ رخ داده است؛ اما *ابن‌ابی‌الحدید* که در مکتب اعتزال می‌اندیشد و برای امام تنها شأن حکومتی قائل است، در شیوه تعیین امام از دیدگاه او این سؤالات قابل طرح و بررسی است که اساساً جانشین پیامبر ﷺ چگونه باید تعیین و معرفی شود؟ با فرض اعتبار و درستی طریق نص، آیا این شیوه درباره تعیین امام اتفاق افتاده است؟ چه دلایل یا شواهدی بر تأیید نظریه خود ارائه می‌دهد؟ آیا دلایل وی از انسجام و اتقان منطقی برخوردار است؟

در آثار پژوهشی دو پایان‌نامه یافت شد که یکی آرای کلامی *ابن‌ابی‌الحدید* (احمدی، ۱۳۷۳)، و دیگری مسئله امامت از دیدگاه *ابن‌ابی‌الحدید* (سمیره ابن‌نصیر، ۱۳۹۰) را مورد نقد و بررسی قرار داده‌اند؛ اما درباره اعتبار و جایگاه نص، پژوهش‌های متعددی صورت گرفته که برخی از آنها عبارتند از:

- «وصایت ملاک تعیین امام» (الهامی، ۱۳۷۹). این مقاله در بیان دیدگاه امامیه و مستدل کردن این است که ملاک تعیین امام، نص و وصایت است.

- «جایگاه نص در مبانی امامت با رویکرد تطبیقی به آرای معتزله، اشاعره، اهل حدیث و امامیه» (مقدم، ۱۳۹۱). این مقاله به روش تطبیقی شیوه‌های مختلف تعیین امام نزد فرقه‌های مختلف و جایگاه نص نزد ایشان را بررسی کرده است.

– «نقد و بررسی جایگاه نص امام در اندیشه شیعیان التقاطی» (جبرئیلی و کرمی، ۱۳۹۶). نویسندگان این مقاله نظریه برخی شیعیان التقاطی درباره نص و ایرادهای تاریخی – کلامی ایشان در این باره را بررسی کرده و بدان پاسخ داده‌اند.

– **نقیب ابوجعفر (م ۶۱۳)، زیست‌نامه، شخصیت، روش، آراء و بسامد اندیشه‌ها** (طیبی، ۱۳۹۷). در گفتار دوم از فصل پنجم این کتاب به دیدگاه ابن‌ابی‌الحدید و تحول تدریجی وی در طول نگارش کتاب **شرح نهج‌البلاغه** پرداخته شده است. نویسنده مدعی اثرپذیری جدی وی از استاد شیعی‌اش، نقیب ابوجعفر است. در پایان فصل، نمایی از سیر تطور دیدگاه‌های کلامی ابن‌ابی‌الحدید درباره نص خلافت ارائه می‌شود.

اما این آثار به‌طور خاص دیدگاه ابن‌ابی‌الحدید درباره نص را مورد بازنگری، کاوش و نقد به شیوه مطرح در این نوشتار قرار نداده‌اند. وجه تفاوت و نوآوری نوشتار پیش‌رو با آثار پیشین این است که این نوشتار عهده‌دار بررسی و نقد دیدگاه ابن‌ابی‌الحدید معتزلی درباره جایگاه تنصیصی امام در دو بخش روشی و محتوایی است. در بررسی و نقد روشی، تناقضات در گفتار ابن‌ابی‌الحدید درباره حیث معرفت‌شناختی نص (نقش معرفت‌زایی و اثبات‌کنندگی) و حیث وجودشناختی نص (وقوع نص در خارج) را نشان می‌دهیم؛ و در نقد محتوایی، دلایل او که درباره بعد وجودشناختی نص است، مورد نقض و بررسی قرار می‌گیرد. پیش از آن لازم است با معنا و مصادیق نص آشنا شویم.

۱. تعریف نص

لغویون نص را به بلند کردن، بالا بردن و اظهار کردن معنا کرده‌اند و نیز گفته‌اند نص هر چیزی غایت و منتهای آن است (فراهیدی، ۱۴۰۹ق، ج ۷، ص ۸۶؛ ابن‌منظور، ۱۴۱۴ق، ج ۷، ص ۹۷). از معنای «بلند کردن و بالا بردن» می‌توان معنای شاخص و صریح بودن را برداشت کرد. از این‌رو نص در قرآن و روایت را چیزی گفته‌اند که بر یک معنا دلالت می‌کند و معنای دیگری برای آن احتمال داده نمی‌شود (ابن‌اثیر، بی‌تا، ج ۵، ص ۶۵؛ مرتضی زبیدی، ۱۴۱۴ق، ج ۹، ص ۳۶۹). و در اصطلاح نص را آن لفظی گفته‌اند که تنها بر معنای مطابقی خود دلالت کند (میرزای قمی، ۱۳۷۸، ج ۱، ص ۱۶۴)؛ معنای نقیض آن احتمال داده نشود (طریحی، ۱۴۱۶ق، ج ۴، ص ۱۸۶) و به صراحت مراد متکلم را برساند (جرجانی، ۱۴۱۲ق، ص ۱۰۶).

ابن‌ابی‌الحدید نیز نص را در لغت به معنای بالا رفتن معنا می‌کند و حدیث مخصوص را از همین ریشه و به معنای بالا برده شده می‌گیرد (ابن‌ابی‌الحدید، ۱۳۳۷، ج ۶ ص ۲۲۳). وی همانند دیگر معتزلیان بر اساس عهد و فرمان بوبکر به انتخاب و جانشینی عمر و یا عهد امام پیشین برای شخص بعدی، نص در اصطلاح را همان توصیه و عهد در نظر می‌گیرد (ابن‌ابی‌الحدید، ۱۳۳۷، ج ۱۷، ذیل نامه ۶۲؛ ج ۶ ص ۲۲۳).

به نظر می‌رسد توصیه و وصیت امام پیشین برای امام بعدی را از این جهت نص می‌نامد که در آن یک فرد، بالا برده، شاخص و معین می‌شود، در الفاظ آن ابهامی نیست و به صراحت بر معنای مطابقتشان دلالت می‌کنند.

۲. انواع نص

برخی علمای امامیه برای نص انواعی قائل‌اند. از نظر ایشان، هم فعل (فتار) هم قول (گفتار) می‌تواند بر مراد متکلم دلالت داشته باشد. از این‌رو نص را به نص فعلی و قولی تقسیم کرده‌اند.

۲-۱. نص فعلی

نص فعلی عبارت از فعل و رفتاری است که به صراحت دلالت بر مقصود متکلم دارد. اموری مانند معجزه از این نوع نص است (فاضل مقداد، ۱۴۲۲ق، ص ۳۳۴). اقدامات و رفتارهای خاص پیامبر ﷺ نسبت به حضرت علی ﷺ را که بر شایستگی و برتری او بر صحابه و شایستگی اش برای احراز مقام جانشینی دلالت دارد نیز در همین نوع قرار دارد. برخی نمونه‌ها از این نوع نص در مورد امامت حضرت علی ﷺ را می‌توان این موارد برشمرد: امیر و فرمانده قرار ندادن فردی بر حضرت؛ لیلۃ‌المبیت؛ سد الابواب؛ عقد اخوت؛ ابلاغ سوره براءت توسط حضرت؛ مباحله و موارد بسیار دیگری که حضرت در خطبه قاصعه برخی از آنها را بیان کرده است. این رفتارها به گونه‌ای است که به صراحت بر منزلت و جایگاه ویژه حضرت نزد پیامبر ﷺ و شایستگی او برای تصدی منصب امامت دلالت دارد (بحرانی، ۱۴۰۵ق، ج ۱، ص ۲۷۰؛ امینی، ۱۴۱۶ق، ج ۶ ص ۱۱۲-۱۲۴؛ طبری، ۱۴۰۷ق، ج ۱، ص ۱۰۲؛ ابن خنبل، ۱۴۱۹ق، ج ۴، ص ۳۶۹؛ حلبی، ۱۴۰۴ق، ص ۱۸۲-۱۸۴؛ سیدمرتضی، ۱۴۱۰ق، ج ۲، ص ۶۵).

۲-۲. نص قولی

نص قولی عبارت است از گفتار و کلامی که دلالت بر مراد متکلم دارد. این نوع نص بسته به میزان صراحت دلالتش، به دو نوع جلی و خفی تقسیم می‌شود. نص جلی کلامی است که بدون نیاز به ضمیمه مقدمات دیگر، به صراحت دلالت بر مقصود متکلم دارد؛ و نص خفی آن است که برای دلالتش نیاز به ضمیمه قرائن و مقدمات دیگر است (سیدمرتضی، ۱۴۰۵ق، ج ۱، ص ۳۳۹؛ همو، ۱۴۱۰ق، ج ۲، ص ۶۷؛ فاضل مقداد، ۱۴۲۲ق، ص ۳۳۷؛ تفتازانی، ۱۴۰۹ق، ج ۵، ص ۲۵۹). علامه شرف‌الدین نیز در تعریف جامعی گفته است: نص، دلیل لفظی مبتنی بر حکم شرعی است که به طور قطع صدور آن از شارع مقدس، مسلم باشد و به صراحت یا به ظن معتبر شرعی عاقلی برگرفته از کتاب یا سنت، بر محتوا و مضمون خود دلالت کند (شرف‌الدین، ۱۳۸۳، ص ۳۹-۴۰).

نص قولی جلی در باب امامت را می‌توان اقوالی از جانب پیامبر ﷺ دانست که در آنها به نام حضرت علی ﷺ یا امامت او تصریح شده است؛ مانند: «حدیث الدار» یا «بدء الدعوة»، حدیث سلموا علیه یا مرامه المؤمنین، «هذا خلیفتی فیکم من بعدکم» (طوسی، ۱۳۸۲، ج ۲، ص ۱۶۴ و ۵۷؛ امینی، ۱۴۱۶ق، ج ۲، ص ۳۹۴-۴۰۷؛ سیدمرتضی، ۱۴۰۵ق، ج ۱، ص ۳۳۹؛ همو، ۱۴۱۰ق، ج ۲، ص ۶۷).

نص قولی خفی در باب امامت روایاتی است که در آن، صفت و ویژگی‌ای از امام در ارتباط با جانشینی و جایگاه وی نزد پیامبر ﷺ بیان شده است؛ مانند حدیث منزلت، حدیث طیر مشوی، حدیث تشبیه، حدیث رایه، حدیث غدیر (سیدمرتضی، ۱۴۱۰ق، ج ۲، ص ۶۷؛ حاکم نیشابوری، بی‌تا، ج ۳، ص ۱۳۰؛ امینی، ۱۴۱۶ق، ج ۳، ص ۳۵۵).

۳. حیث معرفت‌شناسانه نص در نگاه ابن ابی‌الحدید

مراد از نقش معرفت‌شناسانه نص، جایگاه و نقش نص در فرایند شناخت امام است. از بررسی دیدگاه معتزلیان به دست می‌آید که ایشان عموماً نقش اثبات‌کنندگی نص - به معنای مورد نظر شیعه، یعنی کلام صریحی که از جانب

خداوند توسط پیامبر ﷺ اعلام شده باشد - را در معرفی امام می‌پذیرند. شک و اختلافی نیست که چنین شیوه‌ای راه قطعی برای شناخت امام است (عبدالجبار، ۱۴۲۲ق، ص ۵۱۱، همو، ۱۹۶۵، ج ۲۰، ق ۱، ص ۳۱۹).

ابن‌ابی‌الحدید معتزلی همگام با فرقه خود ضمن پذیرش نص به‌عنوان شیوه تعیین‌کننده امام، معتقد است که نص جلی از سوی پیامبر ﷺ درباره شخص خاصی تحقق نیافته است (ابن‌ابی‌الحدید، ۱۳۳۷، ج ۹، ص ۳۲۹). از این رو به شیوه پسینی و به استناد رخدادهای پس از رحلت پیامبر ﷺ شیوه‌های تعیین امام را چنین معرفی می‌کند:

۱. انتخاب و بیعت؛ این انتخاب ممکن است براساس اجماع باشد یا نباشد؛ مانند انتخاب/بی‌بکر که نه براساس اجماع، بلکه توسط اهل حل و عقد صورت گرفت؛ و انتخاب امام علی ﷺ که به روش انتخاب و البته براساس اجماع انجام شد.

۲. وصیت، عهد یا نص؛ در این شیوه، امام قبلی به انتخاب امام بعدی می‌پردازد؛ چنان‌که ابوبکر درباره خلیفه بعد از خود چنین عمل کرد و از راه وصیت او را تعیین کرد. این وصیت یا عهد، همان نص نام دارد (همان، ج ۱، ص ۷؛ ج ۱۴، ص ۴۴).

لازم به ذکر است که نص مورد قبول ابن‌ابی‌الحدید که واقع شده باشد، نص اصطلاحی شیعه نیست. ایشان نص جلی از جانب پیامبر ﷺ را - که از شخصی به‌عنوان امام نام برده باشد - منکر است. وی اخبار بسیار در این باره را تأویل می‌کند، می‌گوید: اگر فرد در تأویل این اخبار از جاده انصاف خارج نشود، به این نکته پی خواهد برد که در باب امامت، نص صریح قطعی غیرقابل تردید و به‌دور از احتمالات گوناگون، آن‌طور که شیعه می‌پندارد، وجود ندارد (همان، ج ۲، ص ۵۹؛ ج ۱۰، ص ۲۲۶-۲۲۷).

وی نص خفی به‌معنای اشاره، تلویح و کنایه از سوی پیامبر ﷺ درباره امیرمؤمنان علی ﷺ را می‌پذیرد؛ اما برای این نوع نص مدخلیتی در تعیین امام قائل نیست. از نظروی، این نوع نص از مقوله بیان برتری حضرت بر سایر صحابه است (همان، ج ۱۰، ص ۲۲۶-۲۲۷).

۳-۱. بررسی روش شناختی

ابن‌ابی‌الحدید با تفکر معتزلی حیث معرفت‌شناختی نص را نخست به‌نحو پیشینی می‌پذیرد مانند معتزلیان آن را یک راه قطعی شناخت و تشخیص امام می‌داند؛ اما در ادامه وقتی با نگاه وجودشناختی به نص می‌نگرد و وقوع آن را در خارج از سوی پیامبر ﷺ انکار می‌کند، آن‌گاه در شمارش شیوه‌های شناخت و اثبات امام، آنها را به انتساب و نص (به‌معنای وصیت و عهد) منحصر می‌کند. به عبارت دیگر، در این مرحله به نحو پسینی، حیث معرفت‌شناختی برای نص در نظر می‌گیرد؛ به این معنا که جنبه اثبات‌کنندگی و معرفت‌زایی نص در معرفی و تعیین جانشین پیامبر ﷺ را، وابسته به رخدادهای واقع در خارج می‌کند. وی در این مرحله، حیث وجودشناختی نص را بر کارکرد معرفت‌شناختی آن، در تعیین امام، مقدم کرده و نقش معرفت‌زایی و اثبات‌کنندگی نص در تعیین امام را از آن جهت می‌پذیرد که در خارج واقع شده است.

به‌نظر می‌رسد که رویکرد وی در شناسایی شیوه معرفت‌زایی نص، دچار گونه‌ای یکسان عمل نکردن است؛ زیرا وی به‌رغم پذیرش پیشینی نقش معرفت‌شناختی نص، به کارکرد معرفت‌شناختی پیشینی برای نص در تعیین امام

در مرحله وقوع و خارج قائل نیست. به عبارت دیگر، به طور پیشینی نص را لازم‌الاجرا نمی‌داند. او وقوع نص را در یک مرحله (جانشینی پیامبر ﷺ) منتفی (ر.ک: ابن‌ابی‌الحدید، ۱۳۳۷، ج ۹، ص ۳۲۹) و در مرحله دیگر (جانشینی ابوبکر) وقوع آن را از نوعی دیگر (یعنی غیر از نص موردنظر امامیه بلکه به معنای عهد و وصیت/ابوبکر برای عمر) ثابت می‌داند (همان، ج ۱۷، ص ۲۲۰). آن‌گاه از ثبوتش در این مرحله یک نتیجه معرفت‌شناسانه انحصاری برای معرفی شیوه اثبات و شناخت و تعیین امام می‌گیرد؛ به این معنا که چون اتفاق افتاده است، پس تنها راه شناخت و تعیین امام این دو شیوه (انتخاب و وصیت) است. بدین ترتیب، جایگاه معرفت‌شناختی نص را تنزل می‌دهد و آن را به وقایع خارجی مستند می‌سازد. این یک ناهمگونی و عدم انسجام در روش معرفی نقش و کارکرد معرفت‌شناختی نص در تعیین امام، در کلام ابن‌ابی‌الحدید است.

۴. حیث وجودشناختی نص در کلام ابن‌ابی‌الحدید

مراد از حیث وجودشناختی نص صدور کلامی صریح از سوی پیامبر ﷺ درباره جانشینی فرد خاصی است. به لحاظ وجودشناسی عموم معتزله (بجز نظام که از وی نقل شده که پیامبر ﷺ در مواردی بر امامت امام علی ﷺ تصریح نمود ولی عمر آن را کتمان کرد) (شهرستانی، ۱۳۶۴، ج ۱، ص ۵۰)) بر این عقیده‌اند که چنین نصی وجود ندارد و از جانب پیامبر ﷺ کلامی صریح بر تعیین هیچ کسی صادر نشده است (عبدالجبار، ۱۴۲۲ ق، ص ۷۵۳-۷۵۴؛ ابن‌ابی‌الحدید، ۱۳۳۷، ج ۲، ص ۵۹؛ ج ۱۰، ص ۲۲۶-۲۲۷؛ ج ۱۷، ص ۱۵۲) بلکه نصی که به نظر ایشان اتفاق افتاده است عبارت از: «توصیه»، «وصیت» یا «عهد» است که توسط امام پیشین نسبت به امام بعدی صورت گرفته است (به نظر ایشان این مورد از جانب ابوبکر نسبت به عمر انجام شده است: «احضر ابوبکر عثمان فأمره ان یکتب عهدا و قال اکتب بسمالله الرحمن الرحیم هذا ما عهد عبدالله عثمان الی المسلمین...» (ابن‌ابی‌الحدید، ۱۳۳۷، ج ۱، ص ۱۶۵)).

از نظر معتزله راه شناخت و تعیین امام منحصر به دو شیوه است: الف) انتخاب اهل حل و عقد؛ ب) عهد یا استخلاف امام پیشین برای امام بعدی. ایشان از شیوه دوم به نص تعبیر می‌کنند (عبدالجبار، ۱۹۶۵، ج ۲، ص ۳۱۹؛ ج ۲۰، ق ۲، ص ۶۸؛ ابن‌ابی‌الحدید، ۱۳۳۷، ج ۱، ص ۷؛ ج ۱۴، ص ۴۴؛ ج ۹، ص ۱۱۰).

استدلال آنها، علاوه بر استناد به رخدادهای بعد از رحلت پیامبر ﷺ که در آن، شیوه انتخاب و بیعت و نیز عهد و وصیت به کار گرفته شد (ابن‌ابی‌الحدید، ۱۳۳۷، ج ۱، ص ۷)، استناد به سیره رایج در انتخاب امیران و حاکمان است. همان‌گونه که آنان با احراز شرایط انتخاب و تعیین می‌شوند، امام نیز می‌تواند این‌گونه انتخاب شود (عبدالجبار، ۱۹۶۵، ج ۲۰، ص ۲۰؛ ق ۱، ص ۱۰۰ و ۳۱۹؛ ق ۲، ص ۲۳).

ابن‌ابی‌الحدید بر این باور است که نص به معنای کلام صریح از سوی پیامبر ﷺ درباره جانشینی حضرت علی ﷺ واقع نشده و وجود ندارد.

وی با آوردن دلایل و شواهدی، به سلب و انکار این نوع نص می‌پردازد. در ادامه پس از طرح دلایل او، به دو گونه نقضی و حلی آنها را نقد خواهیم کرد.

۵. ادله ابن‌ابی‌الحدید بر انکار نص

ادله/ابن‌ابی‌الحدید در رد نظر مقابل، که معتقد به وجود نص است، به موارد زیر قابل دسته‌بندی است:

۵-۱. عدم احتجاج به نص

این دلیل بیان می‌دارد که اگر دربارهٔ خلافت نصی وجود داشت، حضرت نسبت به حق امامتش بدان احتجاج می‌کرد (ابن‌ابی‌الحدید، ۱۳۳۷، ج ۱۱، ص ۱۱۱)، درحالی که نه امام و نه هیچ‌یک از یاران و شیعیانش و نه/ابوبکر استدلال به نص نکردند؛ بلکه تنها با ذکر فضایل و مناقب از خود دفاع کردند. وی مواردی را به‌عنوان شاهد بر ادعای خود ذکر می‌کند:

۱. حضرت در پاسخ به مرد اسدی که گفت: «چرا بنی‌هاشم با وجود اهلیت شما به خلافت، شما را کنار

گذاشتند»، احتجاج به نص نکرد (همان، ج ۹، ص ۲۵۰، خطبه ۱۶۳).

۲. حضرت در مقام نکوهش و گلایه از مردم در انتخاب نادرستشان احتجاج به نص نکرد، بلکه فرمود: «لعلی اسمعکم و اطوعکم لمن ولیتموه امرکم» (نهج‌البلاغه، ۱۳۸۹، خطبه ۹۲).

۳. حضرت در مواجهه با پیشنهاد خلافت، آن را مستند به نص نمی‌کند؛ بلکه پیشنهاد را رد می‌کند و می‌فرماید: «انا لکم وزیرا خیر لکم منی امیرا» یا «التمسوا غیری» (همان، ج ۱، ص ۱۶۹؛ ج ۷، ص ۳۳-۳۴).

ابن‌ابی‌الحدید در جای دیگر می‌نویسد: حضرت علی علیه السلام به سبب افضلیت و سابقهٔ جهاد و سایر ویژگی‌ها مدعی خلافت بوده است؛ ولی به دلیل ترس از وقوع فتنه ترک منازعه کرد و در دفاع از خود به نصی احتجاج نکرد؛/ابوبکر را بخشید و با او بیعت کرد (همان، ج ۱۰، ص ۲۵۵ و ۲۷۰).

وی همچنین پس از ذکر داستان سقیفه می‌نویسد: هیچ نصی بر امامت علی علیه السلام و/ابوبکر وجود ندارد؛ وگرنه حضرت در برابر/ابوبکر و/ابوبکر در برابر انصار به آن احتجاج می‌کرد؛ درحالی که نه امام و نه هیچ‌یک از یارانش چنین استدلالی نداشته‌اند. بدین جهت وی حتی آنچه در کتب صحیح بخاری و مسلم مبنی بر وجود نص بر/ابوبکر ذکر شده را درست نمی‌داند و این را مذهب صریح معتزله معرفی می‌کند (همان، ج ۶، ص ۱۲-۱۳).

۴. حضرت در نامه‌ای به معاویه (نهج‌البلاغه، ۱۳۸۹، نامهٔ ۶) نامی از نص به‌میان نمی‌آورد؛ بلکه به بیعت اهل حل و عقد با خودش در برابر او - که همراه با اجماع مسلمین بود - احتجاج می‌کند و آن را با بیعت با/ابوبکر - که بدون اجماع مسلمین بود - مقایسه می‌کند (ابن‌ابی‌الحدید، ۱۳۳۷، ج ۱۴، ص ۳۶-۳۷).

بنابراین از دیدگاه ابن‌ابی‌الحدید نصی از پیامبر صلی الله علیه و آله در این باره وجود ندارد.

۵-۲. عدم تواتر نص جلی

ابن‌ابی‌الحدید معتقد است که نص در مورد امامت متواتر نیست؛ وگرنه باید برای همگان معلوم می‌شد و مانند سایر واجبات، مردم ناگزیر از شناخت جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله بودند. اگر نصی در این باره هم باشد، از اخبار آحاد است و خبر واحد حجیت ندارد (همان، ج ۱، ص ۱۳-۱۸).

۳-۵. قابلیت تأویل نصوص

ابن‌ابی‌الحدید احادیث پیامبر ﷺ دربارهٔ امامت حضرت علی ﷺ را به تأویل می‌برد و نص بودن آنها را انکار می‌کند. برای مثال، دربارهٔ این روایت که پیامبر ﷺ فرمود: «آیا شما را بر چیزی دلالت کنم که اگر او را بطلبید، هلاک نمی‌شوید؟ به راستی ولیّ شما خداست و امامتان علی بن ابیطالب است...»، می‌نویسد: ممکن است مراد پیامبر ﷺ امامت حضرت علی ﷺ در فتوا و بیان احکام شرعی بوده است، نه در خلافت (همان، ج ۳، ص ۹۸). او با اینکه می‌پذیرد ظاهر برخی کلمات امام در بیان مظلومیت و ربوده شدن حقتش که به تواتر نقل شده است دلالت بر نص دارد، اما معتقد است که باید این سخنان به تأویل برده شوند. استدلال او چنین است: «لازمهٔ پذیرش این معنا و عمل نکردن صحابه به نص، تکفیر و تفسیق ایشان است... پس باید آنها را از تشابهات گرفت و به گونه‌ای معنا کرد که شأن صحابه را مخدوش نکند» (ابن‌ابی‌الحدید، ۱۳۳۷، ج ۹، ص ۳۰۵-۳۰۷). بدین ترتیب وی به جهت حفظ عدالت صحابه، نص بودن این سخنان را انکار می‌کند و آن را به «اشاره به بیان برتری و شایستگی» تأویل می‌برد (همان، ج ۱۰، ص ۲۲۶-۲۲۷).

۴-۵. تنافی وجود نص و عدالت صحابه

استدلال دیگر ابن‌ابی‌الحدید بر این پایه است که باور به عدالت صحابه با قول به وجود نص ناسازگار است؛ زیرا وجود نص در عین مخالفت با آن، یعنی سرپیچی از رسول خدا ﷺ، ناقض عدالت و موجب کفر یا فسق می‌گردد. بدین ترتیب، وی برای حفظ عدالت و تصویب صحابه، وجود نص را از اساس منکر می‌شود. بنابراین به نظر وی، روی گردانی صحابه از علی ﷺ از روی مخالفت با نص نبوده است. وی این عمل صحابه را چنین تبیین می‌کند: روی گردانی ایشان از افضل (که علی ﷺ است) به جهت علت و مانعی بوده و آن ترس از وقوع فتنه و فساد است. از این رو مصلحت دیدند که ولایت امر را به دیگری واگذار کنند. حال اگر گمانشان صحیح باشد، پس در این ترک اولی درست عمل کردند؛ و اگر گمانشان صحیح نباشد، پس بدون علت مرتکب ترک اولی شدند. خطا کردند، ولی به اجتهاد خود عمل کردند و معذورند (همان، ج ۱، ص ۱۵۸-۱۵۹).

۵-۵. شواهدی بر فقدان نص

ابن‌ابی‌الحدید در تأیید فقدان نص شواهدی نیز می‌آورد:

۱. پیامبر ﷺ دربارهٔ حضرت علی ﷺ از لفظ وصی استفاده کرده و وصی به معنای جانشین و خلیفه نیست؛ بلکه وصایت والاتر از خلافت است (همان، ج ۱، ص ۱۳۹-۱۴۰).
۲. نقل /مسلمه، که در آن پیامبر ﷺ تصریح به جانشینی علی ﷺ نفرمود، بلکه آن را به صورت مشروط بیان کرد («اگر بخواهم جانشین قرار دهم، علی را قرار می‌دهم»)، به دست می‌دهد که پیامبر ﷺ مأمور به نص نبوده است. در غیر این صورت بر طبق مصلحت، یا باید کسی را تعیین می‌کرد یا تعیین و انتخاب را به مردم واگذار می‌کرد. پیامبر ﷺ نیز مصلحت را بر امر دوم تشخیص داده است (همان، ج ۶، ص ۲۱۸-۲۱۹).

۳. سخنان حضرت بر محرومیتش از حق خود و ادعای خلافت (نهج البلاغه، ۱۳۸۹، خطبه ۶؛ مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۸، ص ۳۲۸)، از نوع بیان فضیلت و قرابت با پیامبر ﷺ و شایستگی اش به خلافت است. مراد از این حق ربوده شده، حق شرعی نیست که مستند به نص و حکم شارع باشد؛ بلکه اشاره به حق طبیعی و شایستگی ذاتی حضرت دارد، نه اختصاص خلافت به ایشان (ابن ابی الحدید، ۱۳۳۷، ج ۶ ص ۱۲). این سخنان را نمی‌توان بر ظاهر حمل کرد و نص را از آن استنتاج کرد؛ بلکه همانند آیات مشابه، عقل حکم می‌کند که ظاهر این الفاظ را در صورت تعارض با حکم صریح قطعی تأویل کرد (همان، ج ۹، ص ۳۰۷-۳۰۸؛ ج ۱۱، ص ۱۱۱).

۶. نقد ادله ابن ابی الحدید

در این قسمت، نقد به ترتیب و تفکیک دلایل ذکر شده نیست؛ بلکه گاهی چند دلیل با یک بیان نقد می‌گردد.

۶-۱. نقد عدم احتجاج

ابن ابی الحدید از عدم احتجاج حضرت به نص در مواضع مختلف، نبود نص را نتیجه گرفته است. این استنتاج را دو گونه می‌توان نقد کرد.

۶-۱-۱. پاسخ حلی؟

عدم احتجاج حضرت به نص در سقیفه یا مواضع دیگر، لازمه فقدان آن نیست؛ زیرا لازم در اینجا (عدم احتجاج در سقیفه) اعم از ملزوم (عدم نص) است. به عبارت دیگر، عدم احتجاج در سقیفه لازم اعم است. این لازم می‌تواند ملزوم‌های دیگری داشته باشد؛ چنان‌که در این مورد، عدم احتجاج حضرت به نص می‌تواند به این جهات باشد: اولاً، حضرت به جهت اشتغال به تغسیل و تکفین بدن مطهر پیامبر ﷺ در سقیفه حضور نداشت.

ثانیاً، از لوازم جدال احسن و تدبیر نیکو، سخن گفتن با مردم در حد مقبولات و درک آنها و هماهنگی پاسخ با پرسش است. شواهد ذکر شده بر عدم احتجاج به نص یا فقدان آن، همگی از این قبیل است. پاسخ حضرت به مرد اسدی مطابق درخواست او بود. سؤال او این نبود که چرا با وجود نص، مردم شما را کنار گذاشتند؛ بلکه سؤال و تعجب او از سزاوار بودن حضرت به خلافت (با توجه به رابطه و موقعیت ایشان نزد پیامبر ﷺ) و در عین حال کنار زدن آن بود. حضرت نیز در راستای سؤال اسدی از نسب برتر و خویشاوندی خود با پیامبر ﷺ و خودکامگی غاصبین به او پاسخ داد (نهج البلاغه، ۱۳۸۹، خطبه ۱۶۲). رد پیشنهاد مردم در قبول خلافت، با توجه به سخنان خود حضرت، به جهت بی‌ارزش بودن قدرت و خلافت دنیایی و عدم پذیرش حکومت با شرایط پیشنهادی آنهاست. حضرت با این کارش فهماند که او دنبال حکومت دنیایی نیست؛ بلکه امامت یک منصب الهی است و امری اعطایی از جانب مردم نیست. حق حاکمیت در اصل برای امام ثابت است؛ گرچه اجرای آن منوط به آمادگی و رضایت مردم است. از این رو رد این پیشنهاد هم در راستای نفی و رفع تصور نادرست ایشان از مفهوم امامت و خلافت است.

شیوهٔ محاجهٔ حضرت با معاویه نیز از همین نوع است. استدلال، با توجه به اقتضائات سیاق و موقعیت فردی، مکانی و زمانی، شیوه‌های متعدد دارد (برهان، جدل، خطابه، مغالطه و شعر؛ ر.ک: مظفر، ۱۳۸۸، مبحث صناعات

خمس). سیاق و موقعیتی که حضرت در آن قرار دارد، گفت‌وگو با شخصی مانند معاویه بوده و استدلالش از نوع مناظره و جدل است. شیوهٔ درست جدل، استفاده از مقبولات و مسلمات خصم در جهت اثبات مدعای خود است. معاویه اعتقادی به نص ندارد که حضرت با استناد به آن با او مجابه کند. از این رو اولاً، شیوهٔ استناد به نص در برابر منکر نص منجر به دور می‌شود و استدلال را به نتیجه نمی‌رساند، ثانیاً، ممکن بود معاویه به رفتار خلفای گذشته در تأویل نصوص خلافت و اعراض آنها استناد کند. در این صورت، احتجاج امام به نص، وی را مغلوب و ملزم نمی‌ساخت. حضرت طبق اظهارات معاویه، که مشروعیت را به آرای مردم می‌داند، با او مجابه می‌کند؛ به این معنا که گذشته از وصیت و نص، اگر مشروعیت را به آرای مردم می‌دانید، الآن این امر اتفاق افتاده است؛ پس دیگر عذری ندارید. ثالثاً، خود ابن‌ابی‌الحدید بیان کرده که ترک منازعهٔ حضرت به دلیل رعایت مصلحت و ترس از وقوع فتنه بوده است (ابن‌ابی‌الحدید، ۱۳۳۷، ج ۱۰، ص ۲۵۵ و ۲۷۰). این تبیین دست‌کم این احتمال را باقی می‌گذارد که حضرت با وجود نص بر او، به دلیل رعایت مصالحی به آن استناد نکرد و ترک نزاع کرد. بنابراین، انجام کار از روی مصلحت نمی‌تواند تبیین دقیق و درستی از علت آن کار ارائه دهد. گذشته از اینکه وی در جای دیگر می‌گوید: «علیؑ نزاع کرد؛ سپس بیعت کرد» (همان، ج ۱۰، ص ۲۲۶-۲۲۷). این خود نمونهٔ دیگری از تناقض‌گویی است.

۱-۲-۶ پاسخ نقضی

در این قسمت؛ دو گونه موارد نقض را بیان می‌کنیم: الف) یک دسته که در آنها برخلاف گفتار ابن‌ابی‌الحدید، از سوی حضرت علیؑ و خاندان و یاران پیامبرﷺ استناد به نص انجام گرفته‌ها به ولایت حضرت تصریح شده است؛ ب) دستهٔ دیگر که در آنها ابن‌ابی‌الحدید وجود نص موردنظر شیعه را می‌پذیرد. به این ترتیب، گفتار او، هم دارای نقض بیرونی است هم خودمتناقض است. ما دستهٔ اول را نقض‌های بیرونی و دستهٔ دوم را نقض‌های درونی نام نهاده‌ایم.

الف) دستهٔ اول: نقض‌های بیرونی

۱. بنا بر نقل منابع اهل سنت و گزارش ابن‌ابی‌الحدید حضرت در مواضع دیگر براساس حدیث منزلت و حدیث غدیر با اصحاب شورا احتجاج کرده است (ابن‌ابی‌الحدید، ۱۳۳۷، ج ۶، ص ۱۶۷-۱۶۸؛ ج ۲، ص ۵۹). در این احتجاج، حضرت مسئلهٔ خلافت را حق خود دانسته است و اصحاب را قسم می‌دهد بر داشتن فضایی که او را سزاوارتر به مسئلهٔ خلافت قرار می‌دهد و ایشان نیز اعتراف می‌کنند. بدین ترتیب، قابل توجه است که حضرت به آسانی عدول صحابه را نمی‌پذیرد و با قسم دادن صحابه و گرفتن اعتراف از آنها، ایشان را بر این مسئلهٔ سرزنش می‌کند. تنها عذر و دلیل صحابه، مخالفت نکردن با جماعت است. ابن‌ابی‌الحدید این احتجاج حضرت با افراد شورا را از نوع بیان ذکر فضایل می‌داند؛ درحالی‌که اینها صرفاً بیان فضایل شخصی نیست؛ بلکه در ارتباط با بیان منزلت و نسبتش با پیامبرﷺ در مسئلهٔ جانشینی است. این فضایل از سوی پیامبرﷺ بیان شده و دست‌کم از نوع نص خفی است.

۲. حضرت در برخی سخنان خود تأکید دارد که ولایت از آن امام، و وصیت و وراثت در امام است: «و لهم خصائص حق الولاية و فيهم الوصية و الوراثة» (نهج البلاغه، ۱۳۸۹، خطبه ۲) چند نکته در این جمله وجود دارد: الف) کلام از

پهچیدگی و ابهام برخوردار نیست. دلالت تطابقی این کلام صراحتاً این است که ولایت خصایص و شرایطی دارد که همه آنها در حضرت علی و فرزندان^{علیهم‌السلام} وجود دارد. پس مفهوم کلام نیز به دلالت التزامی این ویژگی را از غیر این افراد نفی می‌کند. ب) کلام دارای اطلاق است؛ از این جهت که کلمات «خصایص»، «حق» و «ولایت» هیچ‌گونه قید و شرط و اضافه‌ای ندارد. پس هر ویژگی‌ای که مربوط به ولایت به‌معنای گسترده آن است، در این افراد وجود دارد. ج) این کلام به‌لحاظ قواعد ادبی دارای سه تأکید است: ۱. جمله اسمیه خود دلالت بر تأکید دارد؛ ۲. حقیقت «لام» («لهم») این است که برای ملکیت و اختصاص وضع شده است؛ ۳. تقدیم خبر بر مبتدا، دلالت بر تأکید دارد (به‌ویژه که در اینجا به‌طور جوازی مقدم شده است)؛ ۴. تعبیر «خصایص حق الولایه» به‌جای «خصایص الولایه» می‌تواند نشان از این باشد که ولایت یک حق است و خاص این افراد است که استحقاق و شایستگی آن را دارند. د) اطلاق موجود در «وصیت» و «وراثت» که بدون متعلق و اضافه ذکر شده است، می‌تواند دربردارنده هر آنچه‌ی‌ی باشد که مربوط به وصیت و وراثت است. بنابراین، امامت و خلافت نیز می‌تواند زیرمجموعه آن قرار گیرد. چنان‌که حضرت در جای دیگر با همین صراحت و تأکید، امامت را منحصر در بنی‌هاشم قرار داده و از غیر آنها سلب کرده است: «إن الأئمة من قریش غرسوا فی هذا البطن من هاشم لاتصلح علی سواهم و لاتصلح الولاه من غیرهم» (همان، خطبه ۱۴۴).

۳. استناد به نص در سخنان برخی از اهل‌بیت پیامبر^{صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم} که مورد پذیرش قطعی مسلمانان است، وجود دارد. حضرت زهرا^{علیها‌السلام} در اعتراض به مهاجران و انصار به جهت انجام روش بیعت و انتخاب و کنار زدن حضرت علی^{علیه‌السلام}، به نص پیامبر بر ولایت داشتن و جانشینی علی^{علیه‌السلام} به حدیث غدیر و منزلت استناد می‌کند: «أنسیتم قول رسول الله یوم غدیرخم من کنت مولاه فعلی مولاه و قول انت منی بمنزلة هارون من موسی» (الجزری، بی‌تا، ص ۵۰).

۴. در برخی مصادر تاریخی، از اعتراض عده‌ای از مهاجر و انصار به ابوبکر سخن به‌میان آمده که در آن به نصوص امامت امام علی^{علیه‌السلام} استناد کرده‌اند؛ از جمله اینکه خالد بن سعید بن عاص به ابوبکر گفت: «أیا سخن پیامبر^{صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم} را به یاد نداری که خطاب به جمعی از مهاجرین و انصار فرمود: شما را به مطیبه وصیت می‌کنم؛ آن را رعایت کنید: «إن علیاً امیرکم بعدی و خلیفتی فیکم، اوصانی بذلک ربی». پس از او ابودر، سلمان، مقداد، عبدالله بن مسعود، خزیمه بن ثابت، ابویوب انصاری و... سخن گفتند و با استناد به نصوص نبوی، بر امامت امام علی^{علیه‌السلام} تأکید کردند (یعقوبی، بی‌تا، ج ۲، ص ۱۱۴).

اگرچه روی سخن معترضان، به ابوبکر بود؛ ولی استناد آنان به نصوص نبوی بر امامت علی^{علیه‌السلام}، هم رفتار ابوبکر را - که خود را جانشین پیامبر^{صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم} می‌دانست نقد می‌کرد و هم رفتار کسانی را که این نصوص را نادیده گرفته و با بیعت و انتخاب، جانشین پیامبر^{صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم} را تعیین کرده بودند (قندوزی، ۱۳۰۲ق، ج ۳، ص ۱۵۰).

بنابراین، عقیده به نص و احتجاج به آن در برابر مخالفاناز سوی امیرمؤمنان^{علیه‌السلام} و شیعیان نخستین مطرح بوده است.

ب) دسته دوم: نقض‌های درونی

۸۱/ ابن‌ابی‌الحدید با سرودن ابیاتی در قصاید علویات سبع اعتراف می‌کند که قرآن به منصوص بودن ولایت حضرت دلالت دارد. وی چنان حقایقی برای خلافت حضرت قائل است که حتی نبود نص را مجوز عدول از ایشان نمی‌داند؛ چراکه او برترین مردم است: «و قل السلام علیک یا مولی الوری، نصابه نطق الكتاب المنزل، و خلافه ما إن لها لو لم تکن، منصوطة عن جید مجدک معدل» (ابن‌ابی‌الحدید، ۱۳۷۴، ص ۱۵۳).

۲. ابن‌ابی‌الحدید نمونه‌هایی از سخنان حضرت در باب گرفته‌شدن حقیقت را بیان می‌کند؛ سپس ذیل آن قسم یاد می‌کند و می‌گوید: «و لعمری إن هذه الألفاظ موهمة مغلبة على الظن ما يقوله القول» (ابن‌ابی‌الحدید، ۱۳۳۷، ج ۹، ص ۳۰۷)؛ به گمان قوی مراد از این الفاظ، همان قول امامیه (نص) است. وی این گمان قوی را می‌دهد. هرچند در ادامه، این سخنان حضرت را مانند مشابهات می‌داند که بدون تکیه بر ظواهر باید آنها را تأویل کرد. از این رو قول یاران معتزلی‌اش را تأیید می‌کند که مراد حضرت بیان برتری و شایستگی است؛ چون قول به نص با وجود عدول صحابه از آن، موجب تکفیر یا تفسیق ایشان می‌شود و این از ایشان به دور است. وی هم سخنان حضرت را به گمان قوی نزدیک به نص می‌داند هم نمی‌خواهد بپذیرد و درصدد تأویل آن برمی‌آید؛ تنها به این دلیل که با عدالت صحابه ناسازگار است.

۳. ابن‌ابی‌الحدید اخباری را در ارتباط با سخنان و آرای عمر و شنیده‌هایش از پیامبر ﷺ درباره حضرت علی ﷺ نقل می‌کند. از آن جمله این است که عمر در گفت‌وگویی با مغیره به او گفت اگر شمشیر علی ﷺ نبود، پایه‌های اسلام استوار نمی‌شد. او داناترین افراد امت در قضاوت و دارای سوابق و فضایل بسیار است و منع خلافت از او به دلیل جوانی و دلبستگی‌اش به بنی‌عبدالمطلب است. وی پس از نقل این اخبار می‌گوید: «ما أراها إلا تكاد داله على النص» (همان، ج ۱۲، ص ۸۲)؛ دلالت این اخبار بر نص را نزدیک می‌بینم. اما در ادامه نمی‌تواند بپذیرد و بعید می‌شمارد که صحابه متفقاً نص از جانب پیامبر ﷺ بر تعیین شخص خاصی را ردو انکار کنند.

۴. ابن‌ابی‌الحدید در جایی می‌گوید: یاران ما همگی معتقد به برتری و استحقاق و تعیین علی ﷺ هستند؛ او می‌تواند ولایت را برای خود بردارد یا به دیگری بسپارد؛ اما وقتی می‌بینیم که آن را به دیگری سپرد، ما هم تبعیت می‌کنیم و راضی می‌شویم (همان، ج ۱۰، ص ۲۲۶-۲۲۷). وی در این گفتار، اولاً متعین بودن و صاحب‌اختیار بودن امر ولایت را برای حضرت پذیرفته است؛ ثانیاً، سؤال این است که این ویژگی برای حضرت را - که جز از راه نص به دست نمی‌آید - یاران معتزلی او چگونه به دست آوردند؟! این موارد، سردرگمی، ناهمگونی و گاه تناقض‌گویی در گفتار ابن‌ابی‌الحدید را نشان می‌دهد.

۶-۲. نقد تنافی وجود نص و عدالت صحابه

۶-۲-۱. پاسخ حلی

در مواردی که ابن‌ابی‌الحدید وجود نص را نمی‌تواند نادیده بگیرد و آن را نزدیک به واقع و حقیقت می‌داند، برای آنکه عدالت صحابه خدشه‌دار نشود، وجود و وقوع نص را انکار می‌کند یا آن را به مشابهات فرومی‌کاهد؛ چراکه او نمی‌تواند مخالفت صحابه با نص را بپذیرد؛ زیرا این امر را موجب فسق یا کفر ایشان می‌داند و این با پیش‌فرض منافات دارد؛ حال آنکه عدالت صحابه نمی‌تواند نص بودن کلامی را زیر سؤال ببرد یا انکار کند؛ بلکه حداکثر می‌تواند رفتار صحابه در برابر آن را توجیه کند. در میان غیر امامیه، اندیشمندانی هستند که وجود نص و مخالفت صحابه با نص را پذیرفته‌اند و دلیل آن را توضیح داده‌اند.

تقیب ابوجعفر (یحیی بن‌ابی‌زید علوی، استاد زیدی مذهب ابن‌ابی‌الحدید) بر این باور است که نص وجود داشته

است؛ اما از آنجا که خلفای سه گانه خلافت را یک امر دنیایی می دانستند، آن را انکار کردند. وی در گفت و گویش با *ابن ابی الحدید* می گوید: آنها خلافت را از نشانه های دین و امور مربوط به عبادات شرعی مانند نماز و روزه نمی دانستند و آن را به عنوان امری دنیایی، مانند فرماندهی جنگ و تدبیر امور نظامی و سیاست امور می انگاشتند؛ از این رو مخالفت با نص را نادرست نمی دانستند؛ به این معنا که اگر غیر از آنچه در کلام پیامبر ﷺ وارد شده بود را مصلحت می دیدند، به آن عمل می کردند و با نص صریح مخالفت می کردند (همان، ج ۱۲، ص ۸۲-۸۳).

۲-۲-۶ پاسخ نقضی

برخی شواهد تاریخی، رفتارهایی را از برخی صحابه مبنی بر نافرمانی آشکار در برابر دستور صریح پیامبر ﷺ گزارش می دهند. در ذیل به نمونه هایی از آن اشاره می شود:

الف) سرپیچی برخی صحابه از فرمان پیامبر ﷺ مبنی بر حضور در لشکر/سامه؛

ب) مخالفت انصار با فرمان پیامبر ﷺ در جنگ بدر مبنی بر فرود در مکانی برای نبرد با قریش و پیشنهاد محل دیگر از سوی انصار؛

ج) مخالفت *سعد بن معاذ* و *سعد بن عباد* با پیامبر ﷺ بر سر مصالحه یک سوم خرمای مدینه با احزاب (طیبی، ۱۳۹۳، ص ۱۰۲-۱۰۳).

موارد دیگر از عملکردها برخلاف نص پیامبر وجود دارد که تقیّب / *بوجعفر* برخی از این موارد را برای *ابن ابی الحدید* بر شمرده است. به گفته *بوجعفر*، مبنای تمام این نوع رفتارهای ایشان به گمان خودشان، عمل بر طبق مصلحت و در راستای حفظ چارچوب اسلام و دفع فتنه بوده است (ابن ابی الحدید، ۱۳۳۷، ج ۱۲، ص ۸۲-۸۳). بدین ترتیب، بنا به شهادت تاریخ، نافرمانی برخی صحابه با نص سابقه داشته و امری قابل انکار نیست.

۳-۶. نقد قابلیت تأویل نصوص

بیان شد که *ابن ابی الحدید* مواردی را که نمی تواند نص بودن آن بر خلافت امام علی ﷺ را نادیده بگیرد، تنها به دلیل تعارض با عدالت صحابه حمل بر مشابهات می کند، درصدد تأویل آن به «بیان برتری و شایستگی» برمی آید (همان، ج ۹، ص ۳۰۵-۳۰۷).

اما اولاً، جملات حضرت مشتمل بر الفاظ محکم و صریح و دلالت روشن بر مقصود و عاری از ابهام و تعقید است و مشابه دانستن و تأویل آن جایز نیست (مکارم شیرازی، بی تا، ج ۲، ص ۵۴۶).

ثانیاً، بسیاری از سخنان حضرت در این باره که استدلال به دلایلی در احقیقت خود به خلافت است (نظیر «مازلت مظلوماً» شرح ابن ابی الحدید، ۱۳۳۷، ج ۹، ص ۳۰۶؛ «محل القطب من الریح»، «أری ترائی نهبا» نهج البلاغه، ۱۳۸۹، خطبه ۳؛ «امرا هو لی»، «نما طلبت حقا لی» خطبه ۱۷۲؛ «ما زلت مدفوعاً عن حقی» خطبه ۶؛ «احتجوا بالشجرة و اضاعوا الثمرة» خطبه ۶۷)، نمی تواند صرفاً دلالت بر شایستگی داشته باشد. صرف شایستگی به احراز مقامی، حقی بالفعل را ایجاد نمی کند که سبب شود تعابیری تند و سخنانی در حد تواتر درباره رבוته شدن حق ایراد

شود. به تاراج رفتن و روده‌شدن آن گاه معنا دارد و حق ایجاد می‌کند که نص و تعیین قبلی در کار باشد. از این تعابیر تند برمی‌آید که حضرت خلافت را حق قانونی خود می‌داند و حق قانونی حقی اعطایی و تنصیبی است. ثالثاً، برخی از سخنان حضرت، از نوع سرزنش مردم در تحریف و اختلافی است که در مسیر ولایت و خلافت ایجاد کردند (طبرسی، ۱۴۰۳ق، ج ۱، ص ۱۴۵-۱۶۰). اگر خلافت، تنها حق و خاص حضرت نبود و هدف حضرت صرفاً بیان شایستگی و افضلیت خود باشد، این همه احتجاجات و مبارزات و نگوهرش مردم چه وجهی داشت؟ بدین ترتیب، این دوگانگی‌ها و ناهم‌سویی‌ها در رویکرد *ابن‌ابی‌الحدید* و نقض‌های وارد بر ادله‌اش، آنها را در اثبات نظریه‌اش در «جایگاه تنصیبی و شیوه تعیین امام» ناکارآمد ساخته‌اند.

نتیجه‌گیری

در بررسی روش شناختی به این نتیجه رسیدیم که *ابن‌ابی‌الحدید* در معرفی حیث معرفت‌شناختی برای نص، ابتدا به روش پیشینی نقش اثبات‌کنندگی برای نص قائل است؛ اما در ادامه، چون حیث وجودشناختی نص (به معنای موردنظر امامیه) را قبول ندارد، از این رو با استناد به رخدادهای واقع، حیث معرفت‌شناختی نص را (آن هم به معنای موردنظر معتزلی = عهد یا وصیت) در مرحله تعیین امام در واقع و خارج، به روش پسینی معرفی می‌کند؛ به این معنا که این حیثیت نص را وابسته به رخداد خارجی قرار می‌دهد و آن را لازم‌الاجرا به روش پیشینی نمی‌داند. این روشی تناقض‌آمیز و ناهماهنگ در معرفی حیث معرفت‌شناختی نص است.

در بخش محتوایی، حاصل استدلال او، به استناد عدم احتجاج حضرت علی علیه السلام به نص و تنافی وجود نص در عین عمل نکردن صحابه به آن با مسئله عدالت آنها، انکار وقوع نص موردنظر امامیه است. از این رو با اینکه به صراحت یا به گمان قوی نص بودن برخی موارد برایش محرز است، اما چون لازمه‌اش تفسیق یا تکفیر صحابه می‌شود، آنها را از مشابهات می‌شمارد و آن نص‌های دال بر جانشینی را به «بیان برتری و شایستگی» تأویل می‌کند.

در نقد این بخش، به روش حل چنین پاسخ داده شد: ۱. عدم احتجاج، لازم اعم است و نمی‌تواند صرفاً ناشی از نبود نص باشد؛ ۲. وجود طیف متغیر از ایمان تا نفاق در میان همراهان پیامبر صلی الله علیه و آله مانع از این است که تمام آنها را عادل بدانیم؛ ۳. مشابهات جایی است که الفاظ، دوپهلوی، مبهم و در تعارض با مسلمات باشد؛ و حال آنکه نصوص نبوی در مسئله جانشینی دارای الفاظ صریح، محکم و خالی از ابهام است؛ ۴. عادل دانستن صحابه، نص را به متشابه تبدیل نمی‌کند؛ بلکه حداکثر این مجوز را می‌دهد که عملکرد ایشان توجیه شود.

همچنین با آوردن نمونه‌هایی در نقض ادعای *ابن‌ابی‌الحدید* در احتجاج به نص، رفتار صحابه در برابر نص و اعتراف خود او به نص، به روش نقض بیرونی و درونی دلایل او نقد شد.

بدین ترتیب چنین به دست آمد که وی در روش و محتوای استدلالش در بیان جایگاه نص، دچار نوعی دوگانگی و تناقض‌گویی یا دست‌کم ناهماهنگی در استدلال شده است.

منابع

- نهج البلاغه، ۱۳۸۹، ترجمه محمد دشتی، چ هفتم، قم، دفتر تبلیغات اسلامی.
- ابن نصیر، سمیره، ۱۳۹۰، مسأله امامت از دیدگاه ابن ابی الحدید، تهران، دانشگاه آزاد اسلامی.
- ابن ابی الحدید معتزلی، عزالدین، ۱۳۳۷، شرح نهج البلاغه، قم، کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی.
- ، ۱۳۷۴، علویات سبع، ترجمه عبدالحمید آیتی، چ اول، تهران، بشارت.
- ابن اثیر، مبارک، بی تا، النهایة فی غریب الحدیث و الاثر، قم، اسماعیلیان.
- ابن خنبل، احمد، ۱۴۱۹ق، مسند، بیروت، مؤسسه عالم الکتب.
- ابن منظور، محمد بن مکرم، ۱۴۱۴ق، لسان العرب، بیروت، دار الفکر.
- الهامی، داود، ۱۳۷۹، «وصایت ملاک تعیین امام»، کلام اسلامی، ش ۳۶، ص ۸۷۰-۸۸۷.
- احمدی، حسین، ۱۳۷۳، آرای کلامی ابن ابی الحدید، تهران، دانشگاه تربیت مدرس.
- امینی، عبدالحسین، ۱۴۱۶ق، الغدیر فی الکتاب و السنه، قم، مرکز الغدیر.
- ایچی، عضدالدین، ۱۳۲۵ق، شرح الموافق، شارح میرسیدشریف جرجانی، قم، افست.
- بحرانی، ابن میثم، ۱۴۱۷ق، النجاه فی القیامه، قم، مجمع فکر الاسلامی.
- بحرانی، علی، ۱۴۰۵ق، منار الهدی فی النص علی امامة الائمة الاثنی عشر، بیروت، دارالمتنظر.
- تفتازانی، سعدالدین، ۱۴۰۹ق، شرح المقاصد، قم، افست.
- جبرئیلی، محمدصفر و حسین کرمی، ۱۳۹۶، «نقد و بررسی جایگاه نص امام در اندیشه شیعیان التقاطی»، اندیشه نوین دینی، ش ۵۱، ص ۷-۲۴.
- جرجانی، میرسیدشریف، ۱۴۱۲ق، التعریفات، تهران، ناصر خسرو.
- الجزری، محمد بن محمد، بی تا، اسنی المطالب فی مناقب علی بن ابیطالب، اصفهان، مکتبه امیرالمؤمنین.
- حاکم نیشابوری، محمد بن عبدالله، بی تا، المستدرک علی الصحیحین، بی جا، بی تا.
- حلبی، ابوالصلاح، ۱۴۰۴ق، تقریب المعارف، قم، الهادی.
- شرف الدین، عبدالحسین، ۱۳۸۳، اجتهاد در مقابل نص، ترجمه علی دوانی، چنهم، قم، دفتر انتشارات اسلامی.
- شهرستانی، محمد بن عبدالکریم، ۱۳۶۴، الملل و النحل، چ سوم، قم، شریف الرضی.
- طبرسی، ابو منصور، ۱۴۰۳ق، الاحتجاج، مشهد، مرتضی.
- طبری، محمد بن جریر، ۱۴۰۷ق، تاریخ الامم و الرسل و الملوک، بیروت، دار الکتب العلمیه.
- طریحی، فخرالدین، ۱۴۱۶ق، مجمع البحرین، چ سوم، تهران، مرتضوی.
- طوسی، محمد بن حسن، ۱۳۸۲، تلخیص الشافی، قم، المحبین.
- طوسی، نصیرالدین، ۱۴۰۵ق، تلخیص المحصل، چ دوم، بیروت، دار الاضواء.
- طیبی، ناهید، ۱۳۹۳، «دلیل تاریخی مخالفت با خلافت منصوص از دیدگاه نقیب ابوجعفر»، تاریخ اسلام، ش ۵۷، ص ۹۳-۱۳۴.
- طیبی، ناهید، ۱۳۹۷، نقیب ابوجعفر (م ۶۱۳)، زیست نامه، شخصیت، روش، آراء و بسامد اندیشه ها، قم، جامعه الزهراء.
- علم الهدی، سیدمرتضی، ۱۴۰۵ق، رسائل، قم، دار القرآن الکریم.
- ، ۱۴۱۰ق، الشافی، چ دوم، تهران، مؤسسه الصادق.
- فراهیدی، خلیل بن احمد، ۱۴۰۹ق، کتاب العین، قم، هجرت.
- قندوزی، سلیمان بن ابراهیم، ۱۳۰۲ق، ینابیع الموده، قم، اسوه.
- لاهیجی، عبدالرزاق، ۱۳۸۳، گوهر مراد، تهران، سایه.

مجلسی، محمداقبر، ۱۴۰۳ق، بحار الانوار، چ دوم، بیروت، دار احیاء التراث.

مرتضی زبیدی، محمد، ۱۴۱۴ق، تاج العروس، بیروت، دار الفکر.

مظفر، محمدرضا، ۱۳۸۸ق، المنطق، چ سوم، نجف، مطبعة نعمان.

معتزلی، عبدالجبار، ۱۴۲۲ق، شرح اصول الخمسه، بیروت، دار احیاء التراث العربی.

—، ۱۹۶۵، المعنی فی ابواب التوحید والعدل، قاهره، دار المصریه.

مقدادبن عبدالله، ۱۴۲۲ق، اللوامع الالهیه، چ دوم، قم، دفتر تبلیغات اسلامی.

مقدم، حامد، ۱۳۹۱، «جایگاه نص در مبانی امامت با رویکرد تطبیقی به آرای معتزله، اشاعره، اهل حدیث و امامیه»، امامت پژوهی، ش ۷، ص ۱۱۹-۱۵۲.

مکارم شیرازی، ناصر، بی تا، ترجمه و شرح فشرده بر نهج البلاغه، قم، هدف.

میرزای قمی، ابوالقاسم، ۱۳۷۸ق، قوانین الاصول، تهران، علمیه اسلامیة.

یعقوبی، احمدبن یعقوب، بی تا، تاریخ یعقوبی، بیروت، دار صادر.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی